

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد مرحوم نائینی در بحث تعبدی غیر از معنای معروف تعبدی دیروز هم دو تاسه تا معنای دیگر هم اضافه فرمودند اولی اش این بود که تعبدی یعنی خود انسان مباشرتا انجام بدهد، توصلی نه برای توصلی هم دو معنا کرده یکی اینکه بتواند نائب بگیرد یکی اینکه سقوط به فعل غیر این دو تا را با هم دیگر فرق گذاشت مرحوم نائینی این نائب گرفتن و سقوط به فعل غیر، چون دیگر فاصله زیاد شد نزدیک یک ماه و خورده ای شد که این بحث را ایشان فرمودند آن وقت فرمودند اگر بر فرض استنابت در موردی جائز شد درست شد مرجعش به وجوب تخیری می شود مخیر بین فعل خودش و فعل شخص دیگری و اگر سقوط به فعل غیر هم شد از قبیل واجب مشروط می شود این خلاصه ی کلام ایشان است.

بعد هم فرمودند اصل لفظی اقتضاء می کند تعبدی یعنی فعل باید مباشر باشد اصل عملی را هم اصالة الاشتغال گرفتند دیگر یعنی چون شک در سقوط است که آیا با استنابت ثابت می شود یا نه آیا با عمل غیر ثابت می شود یا نه شک در سقوط است در موارد شک در سقوط در تکلیف اشتغال یا قاعده ی احتیاط به اصطلاح آقایان جاری می شود البته ایشان در استنابت تعیین و تخیر را مطرح کردند ما عرض کردیم در هر دو یکی است فرقی نمی کند اشتغال جاری می شود احتیاج به تعیین و تخیر ندارد.

دیروز یک مقداری هم شرح این قسمت گذشت این خلاصه ی نظر مبارک ایشان بود که اصل لفظی را، اما در تقریب اصل لفظی خیلی وجه روشنی را مطرح نفرمودند، عرض کردم انصافا در این کتب اصولی متاخر شیعه خصوصا بعد از مثل زمان مرحوم نائینی در زمان بعدها خیلی این تحلیل های اصولی اینطوری در این جور قضایا زیاد شده حتی یک مقداری تحلیل های لغوی هم مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی آوردند و انصافا هم در این قسمت خیلی نکات تازه ای هست که باز هم در اصول قدیم اهل سنت اجمالا هست اما با این نحو تحلیلی که الان در اصول متاخر شیعه هست نیامده است.

عرض شد اولاً اینکه آیا مباشرت شرط است یا نه عرض کردیم نکته ی فنی به نظر ما این اصل لفظی که ایشان فرمودند درست است اما نکته ی فنی اش را ایشان به نظر ما درست شرح ندادند. عرض کردیم معنای هیأت یعنی بعبارة آخری این تحلیلی که الان اخیراً می کنند هم ماده را حساب می کنند هم هیأت را حساب می کنند.

نسبت به ماده به اصطلاح که مثلاً آب بیاور، آب آوردن باشد این خود آب آوردن عنوان آب آوردن یک عنوان عامی است عنوان خاصی نیست اما نسبت به هیأت عرض کردیم معنای حرفی است این معنای حرفی قیامش به سه طرف است چون عرض کردیم معنای حرفی روی اصطلاحی که ما گذاشتیم جزو معانی حرفیه، معانی اندکاکیه هستند.

معنای اندکاکیه یعنی در اطرافش تحقق پیدا می کند به قول مرحوم آقای نجم الاثمه رضی در غیرش پیدا می شود مثل فوقیت نسبت به بنده فوقیت سقف، این فوقیت خودش چیزی نیست یک سقف هست و یک معنای نسبت که بین ما برقرار می شود این فوقیت را حالا آیا این وجود دارد یا فی نفسه است یا این نحو وجودی است این هم بحث دیگری است و الا فوقیت خودش چیزی نیست.

در باب هیأت در باب اوامر که در باب نه اوامر اصولاً انشاء و در باب به اصطلاح این قسمت انشاء که به اصطلاح اعتبارات قانونی باشد در این سنخ از اعتبارات این معنی هیأت قائم به سه نفر است آمر و مأمور و مأمور به از این نسبتی که بین این سه طرف می شود عنوان امر و عنوان طلب را به اصطلاح در طلب قوامش که مفاد هیات است به این سه مورد است و عرض کردیم نسبت اینها هم ظاهراً یکی است یعنی فرق نمی کند پس اگر گفت آب بیاور یعنی مثلاً یک حالتی است ما بین آمر و مأمور همان شخص حالا بچه اش است یا عبدش است و آب آوردن نسبت بین این.

نسبت به آمر خوب آقایان قائل هستند که مباشرت، یعنی قائل هستند که برای کسی دیگری که نمی تواند آب بیاورد آب برای همین آمر باید بیاورد. نسبت به مأمور به که آب آوردن باشد نمی تواند نان بیاورد منحصر در خود آب آوردن است. می ماند نسبت به مأمور که خودش یا غیرش خوب آن هم همین طور است فرق نمی کند یعنی این سه تا این طور نیست که ما مأمور را جدا بکنیم یک نسبت واحد است یک نسبتی است بین آمر، مأمور، مأمور به همچنان که در آمر و مأمور به خود آنها مطرح هستند چیز دیگری جای آنها نمی نشیند نسبت به مأمور هم همین طور است.

و لذا به نظر ما اصولاً این بحث خیلی نکته‌ی خاصی ندارد

یکی از حضار: یعنی اصل عملی هم نیاز ندارد

آیت الله مددی: بله اصلاً

یکی از حضار: یک قاعده‌ی عقلانی است

آیت الله مددی: یعنی همچنان که آمر غیرش نمی شود آب برای برادرم بیرم مثلا، مأمور به هم که آب آوردن باشد نان بیاورد نمی شود. پس نسبت به مأمور هم همین شخص است زید برود آب بیاورد یا بخواهد سقوط، عرض کردیم لذا به نظر ما نکته ی فنی اش این است یعنی نکته ی فنی این است که طلب و امر یک نوع معنای اندکاکی است یک نوع معنای هیأت حالا می خواهد به هیأت افعّل باشد به معنای یرید صلاّته باشد یا تّی بالماء باشد لازم هم نیست حتما به هیأت افعّل باشد، فعل ماضی باشد اتّی بالماء مثلا به هیأت فعل ماضی باشد در مقام اعتبار باشد در مقام اعتباراتی که ما انجام می دهیم این مطلب قائم به سه طرف است چون قائم به سه طرف است و در دو طرفش مسلم است که غیر نمی شود آن طرف هم مثل همان است فرقی نمی کند فرقی در این جهت ندارد پس اینکه شخص دیگری انجام بدهد این نیست این را نمی شود قبول کرد.

بله یک بحث دیگری است و آن اینکه گاه گاهی ما در خطابات و یا در جاهایی که خطاب داریم با شواهدی که موجود است اثبات می کنیم که مثلا اینجا هیأت یا مثلا امری که پیدا شده این امر جنبه ی تکلیفی صرف ندارد، جنبه ی تعلق به ذمه هم دارد، تعلق به ذمه پیدا می کند.

یعنی یا فقط تعلق به ذمه پیدا می کند مثل دین، مدیون که می شود انسان یا نه هم امر تکلیفی دارد هم تعلق به ذمه دارد، اگر تعلق به ذمه آمد طبیعت تعلق به ذمه این است که با فعل دیگری انجام می شود چون ذمه جداست دیگر، آن تعلقش و لذا مثلا بنایشان به این است که اوامر مالی، هر امری که مالی باشد چه زکات باشد چه کفاره باشد چه خمس باشد، اوامر مالی به نحوی تعلق به ذمه پیدا می کند با اتیان فعل غیر ساقط می شود یا با استنابت نائب شدن شخص دیگری ساقط می شود این را گفته شده لکن خود ما هم در این تأمل داشتیم خیلی واضح نبود.

آن جایی که ثابت بشود ذمه است بله انصافا می شود قبول کرد اما اگر ثابت نشد ذمه است مجرد اینکه امر مالی باشد مثلا گفت فلان فعل را در حج انجام دادی باید یک گوسفند بکشید، یک کسی دیگری گوسفند را کشت گفتیم محل تأمل است کفارات را. بنایشان به این است که ساقط می شود در همین عروه داریم بحث در کفارات دارد که اگر کفاره ی روزه به کسی تعلق گرفت کسی دیگری او را انجام بدهد تبرع بکند از طرف او، قبول کردند.

چون می گویند اوامر مالی طبیعتش این است لکن نه به نظر ما فرقی نمی کند مالی و غیر مالی ندارد بله اگر ذمه ی صرف بود عادات این طور است چون ذمه یک تعلق مائی پیدا می کند خودش فی نفسه اعتبارش به نحو، اما اینکه به مجرد اینکه من مأمور بشوم به اینکه به این

آقا بگویم مبلغ ۲۰۰ تومان بده به فلانی شخص دیگری ۲۰۰ تومان بدهد به مجرد اینکه ایشان مأمور بشود شخص دیگر هم بتواند پرداخت کند این دلیل می خواهد اینجا هم همین طور است ظاهرش این طور است که این شخص باید ۲۰۰ تومان بدهد اگر گفت باید یک گوسفند بکشی ظاهرش خودش باید یک گوسفند بکشد یک شخص ، دقت فرمودید شخص دیگری بخواهد این گوسفند را بکشد و لذا ما گفتیم اگر بخواهد کاری انجام بدهد پول را بده به دیگری تو نائب هستی از من ، نیابت .

چون مساله نیابت بر می دارد به حساب امر مالی ، نیابت به این معنا تو این مطلب را بگیر و از طرف من این کار را انجام بده ، قبول می تواند بکند نیابت ، نیابت را و او به حساب انجام بدهد به نیت او ، فقط صدور فعل از او باشد و الا دفع پول و پرداخت پول از طرف خود شخص باشد ، شخص این کار را انجام بدهد یعنی ظواهر امر این است که خود این عمل در خارج واقع بشود می شود این عمل در خارج واقع بشود از نائب لکن به قصد نیابت .

و لذا اینکه ایشان می فرماید استنباه عرض کردیم کلام نائینی استنباه است نه نیابت ، استنباه مجرد نائب گرفتن است شما نائب بگیرید فعل ساقط بشود و این نائب گرفتن در جایی است که آن نائب صلاحیت کامل داشته باشد و الا اگر شما استنابت کردید و نائب صلاحیت نداشت آنجا هم سقوطش روشن نیست ، مثلاً اگر حاکم حکم کرد یا مثلاً خمس را که بنا بر معروف باید به فقیه جامع الشرائط داد به مجرد اینکه شما بدهید به نائب فقیه آن نائب بگیرد آن فعل ساقط می شود اما خود کفاره ی روزه ، شما کفاره ی روزه را بدهید به فقیه معلوم نیست ساقط بشود چون معلوم نیست این جزو شؤون فقیه باشد ما در مباحث مالی متعرض شدیم مفصلاً ۲۰ سال قبل که شؤون فقیه این طور نیست جمیع امور مالی را که انجام بتواند بدهد دلیل نداریم که شما اگر کفاره ی روزه را ، حتی دلیل بر اینکه مثلاً فقیه امر ولایی صادر بکند که کفاره ی روزه را ، مگر با خیلی شرایط سختی و با قواعد سختی و الا به مجرد اینکه امر ولایی صادر بکند که کفارات را نزد من بیاورید معلوم نیست نافذ باشد اصلاً نفوذ ولایتش معلوم نیست در این حد باشد .

مگر اینکه یک اوامر خاصی باشد و باید نکات فنی اش را بیان بکند و جهاتش را بیان بکند و وجوه عقلانی بر مطلب متصور بشود و معلوم بشود که اگر این کار نشود مثلاً اموال شیعه تلف می شود و الی آخره ، یعنی مسائل خاصی مطرح بشود و الا پرداخت به او را

پس اینکه ما بتوانیم نائب بگیریم البته در مسائل مالی این طوری هست چون دفع مال است این را می شود قبول کرد در مسائل مالی دفع مال نه پرداخت مال نه اینکه کسی دیگری آن فعل را انجام بدهد ، مثلاً می گوید آقا شما این پول را باید در بانک بریزید ظاهرش این است که ایشان باید به بانک بدهد شخص دیگری به بانک ، اما می گوید آقا تو نائب هستی از طرف من وکیل هستی از طرف من این پول را بگیر

در بانک بریزی در صندوق خیریه بریزی این را می شود قبول کرد اما این تعبیر نائینی استنابت است . به مجرد اینکه نائب گرفت فعل ساقط نمی شود .

ولذا در این جور جاها وقتی که نائب عمل را انجام داد ساقط می شود ، پس اینکه ایشان فرمود اصل لفظی این است که مباشرت راست است تعبدی به معنای مباشرت اصل عملی هم خوب اشتغال است راست است آن هم درست است و اصل لفظی و عملی هر دو اطلاق دارد .

و یک مطلب دیگری که ایشان فرموده مرجعش می شود به واجب تخییری و مرجعش می شود به واجب مشروط این را هم قبول نکردیم مرجع واجب تخییری و مشروط یک نحو وجوب هستند یک نحو تکلیف هستند این که می توانید شما نائب بگیرید به دلیل خارجی قائم شده است این نحوه ی وجوب و تکلیف نیست این که مرجعش نتیجتاً آن است این در باب اعتبارات قانونی این مرجعیت به درد نمی خورد باید به آن اعتبار تعلق بگیرد آن مطلب دوم ایشان را هم قبول نکردیم ، این در قسم اول .

اما در قسم دوم در صفحه ۱۴۳ می فرماید و اما الکلام فی اصالۃ التعبدیة بمعنی اعتبار الارادة والاختیار این هم بحث دوم که اصل تعبدی است یا توصیلی یعنی در یک فعلی اراده و اختیار شرط است یا نه مثلاً اگر گفت آب بیاور گفت خیلی خوب بعد این حواسش نبود رفت برای خودش بازی می کرد یک مقدار هم آب آورد اینجا گذاشت ، می گوید گفتم برو آب بیاور ، گفت خوب این آب ، با اراده و اختیار آب را نیاورد به خاطر امر این آقا آب را نیاورد ، خودش داشت بازی می کرد برداشت یک مقدار آب هم اینجا آورد آیا این فعل ساقط می شود اگر بلا اراده و اختیار باشد ، اگر گفتیم تعبدی یعنی حتماً اراده می خواهد ، گفتیم توصیلی نه بلا اراده هم ساقط می شود فعل .

یکی از حضار : بحث تعبدی و توصیلی باید در احادیث آمده باشد که ما به آن پردازیم یا چطور مطرح می کنند ؟

آیت الله مددی : نه این را اضافه کردند عرض کردم این اضافه شده است ، این را به اصطلاح تعبدی و توصیلی همان معنای معروف است که اعتبار قصد قربت و اینها

یکی از حضار : معنایش هم ظاهراً سه ، چهار تا معنا کردند می گویم مگر در حدیث آمده است ؟

آیت الله مددی : نه ، این را می گویم به اصطلاح چون در مواردی که در باب اوامر هست و در باب هیأت هست اینها آمدند معانی مختلف هیأت را در ضمن فصول مثلاً هیأت افعال را که آوردند مره و تکرار آیا دلالت بر مره و تکرار می کند فوق تراخی می کند یا نه ؟

یکی از مباحث هم آیا دلالت بر اراده و اختیار می کند یا نه آن وقت این را در ضمن تبعدی و توصیلی معنا کردند و الا این خودش یک معنایی است ، یعنی یک تحلیل لغوی است و تحلیل قانونی ، هم تحلیل لغوی و عرفی دارد البته ما این طور گفتیم اگر یک معنایی در عرف عام باشد این تحلیل عرفی است آن وقت در لغت مثلا در لغت عربی یا فارسی ممکن است در لغت یک خصوصیت هایی پیدا بشود این تحلیل لغوی است و در قوانین ممکن است باز یک خصوصیتی کم و زیاد بشود تحلیل قانونی است باز در قوانین دینی ، قوانین شرعی باز ممکن است یک تغییراتی ، لذا ما دائما اینها را مرتبه بندی کردیم

یک تحلیل عرف عام ، یک تحلیل لغوی ، یک تحلیل قانونی ، یک تحلیل قانون دینی که عرض کردم قانون دینی در اسلام در مدینه در آیات و روایات مدنی بیشتر هست چون در مکه قانون نبود ، یعنی بود مثلا نماز می خواندند اما این خصوصیات نماز و اینها اصلا مطرح نبود یا حج می کردند طواف می کردند ، این نکات در مدینه در فقه مدینه بود مخصوصا در فقه مدینه تقریعات فقهی وجود داشت یعنی این مساله ای که ما الان تقریعات داریم ، فرض کنید مثلا ما قوانین حمورابی را در آشور داریم ۲۵۰۰ سال قبل از اسلام قوانین حمورابی هست اما این قوانین حمورابی به مدینه نرسید ، آن که به مدینه رسید یهود بود .

آن وقت در یهود مدینه توضیح دادیم مشنا هم در اختیارشان بود مشنا تقریعات است مثل رساله ی عملیه ی ماست خود تورات این جور نیست بیشتر کلیات است اما تقریعات در مشنا هست و خواندیم آن روز هم خواندیم که حتی عمر یک مطلبی گفت علمایشان گفت مطلب این طور است عمر پرسید علیرضا خواند گفتیم از کتاب محلی ابن حزم جلد ۱۰ یا ۱۱ بود محلی ابن حزم بود ، گفت در تورات این نیست قالوا فی مسنا ، قال وما المسنا ، قالوا کتاب کتبه علماء احرار ایشان گفت قبول نداریم مسنا را قبول نداریم ، مسنا تقریعات است من دارم اینجا مشنا را و خیلی تقریعات است یعنی فروع قانونی همان شبیه فروعی که ما داریم در مشنا و لذا محیط قانونی به معنای دینی دقت فرمودید این که می گویم هست در مدینه نکته اش این بود که با شواهد تاریخی مشنا در اختیار یهود مدینه بود و مشنا طبیعتش مثل رساله های عملیه ی ماست یعنی تقریعات دارد لو کان کذا لو کان کذا به خلاف تورات ، مثل قرآن که خیلی تقریعات ندارد چطور در روایات تقریعات آمده بعد هم در کتب فتاوی ، مشنا از این قبیل است دقت فرمودید ؟

پس ما چند مرحله داریم این که آیا اراده و اختیار یکی از مباحث این است مرحوم نائینی می فرماید این هم یک بحثی که طبعاً جزو موارد قانونی هم هست آیا ما از نظر قانونی اعتباری حالا اعتبارات فردی باشد اعتبارات قانونی باشد آیا اراده و اختیار درش شرط است این را هم یکی از مفاد بحث های هیأت گرفتند که مثلا اگر گفت برو آب بیاور این اصلا گوش نکرد داشت تصادفا مثلا می رفت بازی می کرد

یک کمی هم آب آورد اینجا که مثلا بریزد جای برای خودش بخورد گفت آب آوردی می گوید بله این آب با اراده و اختیار انجام نداد آیا این امثال صدق می کند یا نه یا باید به صدور فعل در

البته چیزهای دیگری هم داریم مثلا آقای خوئی نظر مبارکشان به این بود که ظهور اوامر در این هست که باید احداث باشد استمرار به درد نمی خورد و لذا این فرع در عروه هم دارد عروه قبول کرده مشهور بین علما هم قبول کردند که اگر داخل آب باشد بخواهد نیت غسل ارتماسی همان داخل آب بکند درست است آقای خوئی می فرمایند نه ظهور فعل در ایجاد است ، ببینید دیگر این را الحمدلله تعبدی و توصیلی نیاوردند همه را آوردند اما الحمدلله در اقسام تعبدی و توصیلی این بحث را نیاوردند .

حالا شما می خواستید این بحث را هم اضافه بکنید تعبدی و توصیلی مثلا ، آیا ظهور فعل ، ظهور انشاء ، ظهور اوامر در احداث است ، ایشان من شاید چندین بار خودم در درس از ایشان شنیدم ، چون به مناسبت های مختلف ایشان متعرض می شدند در ابواب مختلف فقه و ایشان اعتقادشان این بود که در احداث است و همیشه هم همین مثال را می زدند که اگر در حال سجده بود کسی آیه ی سجده خواند باید سرش را از سجده بردارد دو مرتبه سجده بکند ایجاد سجده بکند استمرار سجده کافی نیست گفت معلوم می شود ظهور امر در این است که انسان باید احداث بکند و لذا در باب غسل ارتماسی مثل اینکه گفته بودم سابقا این مثال را ، مثال ایشان همیشه این بود در درس همیشه مثال ایشان این بود .

ظهور امر ، می گفت ان الجنب ارتمس فی الماء ارتماسا واحده اجزئه ذلک عنه روایت این طوری است نمی دانم روایت یکی از شاگردان یا عبدالله بن بکیر است یا حمران است یا نمی دانم چه کسی ، یکی از شاگردان زراره است از طریق زراره است . البته بحث غسل ارتماسی یک خصوصیتی دارد که حالا جایش اینجا نیست بعد هم آقایان وضوء ارتماسی را به آن اضافه کردند که آن هم مشکل دارد .

یکی از حضار : از حلبی ؟

آیت الله مددی : نه ، از حلبی است ؟ لو ان الجنب

یکی از حضار : ولو ان الجنب ارتمس فی الماء ارتماسا واحده این را می فرمایید ؟

آیت الله مددی : بله ، برای حلبی است این ؟

یکی از حضار : علی بن ابراهیم ابیه ابن ابی عمیر حماد

آیت الله مددی: حماد عن الحلبي ، به نظرم ما در روایات ارتماس یکی از شاگردان زراره هم دارد در آن باب ارتماس نگاه کنید در ذهنم الان این طور است یکی از شاگردان زراره نقل می کند .

علی ای حال ایشان نظر مبارکشان این بود که ظهور فعل در احداث است البته این مطلبی که ایشان فرمودند روشن نیست این لسان دلیل باید اتباع بشود نه اینکه ، این نکته ی فنی است در باب سجده این است که ، آن نکته این نیست که ایشان فرمودند ، در همان اجتماع امر و نهی هم ایشان فرمودند ، آن هم نیست آنجا هم آن نکته آن نیست ، آن نکته این است که در باب سجده این که حقیقت سجده چیست ، آیا سجده این است که انسان همین سرش روی زمین باشد ، فرض کنید رکوع همین است که انسان خم بشود .

فرض کنید می گویند جلوی پادشاه رکوع کنید همین طور خم خم وارد اتاق بشود این رکوع است یا نه صاف وارد بشود بعد خم بشود این حالت را رکوع می گویند آن حالت احترام این است ، و لذا اعتبار قیام قبل از رکوع در صدق رکوع مؤثر است این که می گویند باید قیام باشد قبل از رکوع ، قیام متصل به رکوع این قیام به متصل به رکوع روشن شد سر اینکه می گویند سرش را بردارد چون می گویند سجده این حالا شما فرض کنید در همین حال خم وارد اتاق شدید نمی گویند رکع امام الامیر این اگر مستقیم بود خم شد این احترام است اگر نشسته بود یا ایستاده بود سرش را گذاشت روی زمین این احترام است یعنی در باب سجده اینکه مثلاً آیه می گوید فاسجد ، فاسجد معنایش این است .

و لذا آن جلسه ی ما بین السجدين را واجب گرفتند ، چون باید بلند بشود بعد بنشینند ، این می شود سجده ، جلسه ی استراحت را اشکال کردند که آیا در باب سجده اضافه ی بر او نشستن بعدی هم می خواهد یا نه ؟ خوب دقت کنید نکات فنی است اینها ظرافت های فقه است ،

یکی از حضار : جلسه ی استراحت قبل از همان سجود

آیت الله مددی : ها ، ایستاده از ایستاده می رود به سجده این سجده است بعد بلند می شود می رود به سجده این سجده است باز آیا بعد هم می خواهد بلند شود یا نه ، یعنی در باب سجده یکی باید نشسته باشد یا ایستاده باشد سرش را روی زمین بگذارد بعد دو مرتبه باز هم بایستد مجموع این سه تا کار می شود سجده

یکی از حضار : آقای خوئی احتیاط واجب کردند جلسه ی استراحت نباشد .

آیت الله مددی: احتیاط واجب کردند باشد یا نباشد؟

بله دقت کردید، آقای خوئی می گوید این دومی در سجده مؤثر نیست چون در روایت استوی جالسا امر به آن خورده است از اینکه امر به آن خورد استوی جالسا معلوم می شود دومی در صدق سجده مؤثر نیست اما اولی مؤثر است دقت کردید اولی نمی دانم روشن شد برای شما، این در حقیقت تحلیلی است و همچنین ایشان در باب اجتماع امر و نهی در نماز اتحاد نماز و قصر را در سجده می داند، آنجا هم این توضیح را دادیم در باب سجده سه تا مبنا هست یک: همین که شما به مقداری برسید که سرتان نزدیک زمین باشد سجده است حالا روی زمین نگذارید.

و لذا عرض کردیم چند دفعه عرض کردم مرحوم آقای کربلایی آقای بود که عارف بود و فلان بود از این حرف ها همین که راجعش به کتاب هم نوشتند بله همان که روی همان مجلد نوشتند ایشان قاعده اش این طوری بود که وقتی وارد حرم سید الشهداء می شد خم می شد عتبه را می بوسید بعد یک طوافی دور قبر می کرد این رسم این جماعت شد اصلا اصطلاحا.

چون این گاهی اوقات یک کاری که اصلا امر در زمان شیخی ها مخصوصا زمان سید کاظم رشتی یک اختلافی باز بینشان پیدا شد، شیعیان متعارف می آمدند بالا سر حضرت زیارت می کردند همان شیخی ها می رفتند پایین پا مقابل شهداء جای قبر علی اکبر، اصلا در کتب عربی که در آن زمان نوشته شده الپشت سریه و البالا سریه اصلا نوشتند، الپشت سریه و البالا سریه، مراد این بود لفظ را هم برای شما شرح بدهم چون اگر می خواستید بخوانید نمی دانستید چطور بخوانید اصلا این بالاسریه برای شیعه متعارف است، چون روایت دارد عند الرأس الشریف اینها می آمدند بالای سر دعا می کردند آنها می رفتند پشت، پشت سر نه پایین پا در حقیقت، مقابل قبر شهداء البته اگر دقت کرده باشید نزدیک ضریح شهداء نمی شدند چون می گویند عده ای از شهداء بیرون ضریح هستند بعضی ها مکاشفه برایشان شده که نزدیک نشوید نزدیک ضریح، یک ضریح هم برای شهدا هست، نزدیک ضریح بشوید روی جسد شهداء است، لذا از شهداء فاصله می گیرند یک دو سه متر فاصله می گیرند می گویند همه ی شهداء در زیر ضریح نیستند یک عده ایشان بعد از ضریح هستند یعنی بیرون ضریح هستند لذا برای احترام به شهداء پایین تر. که این در آن زمان رسم شد بالا سریه و پشت سریه می گویم یک چیزهایی حرف های عجیب و غریب این در کربلا هم رسم این آقایان شد و بعد هم که همین آقایان جای دیگر هم از همین کار کردند.

آن وقت یک مرحوم آقای شیخ محمد رضا اصفهانی بود خدا رحمتش کند مرد بی فضل نبود کمی تندیه هایی داشت، ایشان اعتقادش بود همین عتبه بوسی سجده است روشن شد؟ سجده این نیست که شما پیشانی تان را روی زمین بگذارید همین مقدار انحناء که نزدیک

زمین بشوید این هم سجده است ، کتاب دارد اصلا در این جهت ، یک کتابی نوشته برای اینکه رد آنها را بکند چون کربلاء بود آنها هم کربلاء بودند این هم کربلاء بود برای اینکه رد آن آقایان بکند آمد یک کتابی نوشت که پس مبنای اول در سجده همین بوسیدن عتبه‌ی حرم هم جزو سجده است .

رأی دوم این بود که نه همین که رأس پیشانی موازی با زمین شد از این بیشتر از عتبه بیشتر بیاید موازی ، پیشانی موازی بر زمین شد این سجده است ، رأی سوم آقای خوئی شد که این هم سجده نیست ، وقتی روی زمین گذاشت و به قول معروف یک فشاری هم داد با اعتماد بر ارفع این سجده است . مماس هم فایده ندارد . روشن شد ؟ پس اینکه ایشان ، مطلب روشن شد ؟ اینکه ایشان می‌گویند اجتماع امر و نهی فقط در سجده می‌شود این هم روی سه مبنا در سجده است دقت کردید ؟ این نه اینکه به خاطر بحث اجتماع امر و نهی باشد روی دوتا مطلب سجده اتحاد پیدا نمی‌کند روی مبنای سوم چون اگر مماس باشد خوب باز تصرف در زمین نشده است ، اگر به همین قدار مماس تصور بشود ایستاده بوده نشسته روی زمین خوب به طریق اولی تصرف در غصب است حالا فشار بخواهد بیاید یا نیاید ، دقت کردید چه شد ؟

پس این نکته‌ای که ایشان فرمود ظهور در احداث دارد این به خاطر خصوصیت سجده است دقت کردید ؟ در باب سجده ، نمی‌دانم روشن شد برایتان ؟ در باب سجده همین پیشانی روی زمین بودن سجده نیست ، تعظیم و احترام ، عنوان تعظیم و احترام قوامش این است که شما یا ایستاده باشید یا نشسته باشید بروید سرتان را به زمین بگذارید این تعظیم و احترام است ، رکوع کردن که به عنوان تعظیم است اینکه انسان برکع تعظیما له که در لیلۃ المعراج آن حقایق بر رسول الله کشف شد حضرت ناگهانی به رکوع آمدند در عظمت الهی در روایات معراج هست . این برای این بود که در حال عادی بودند خم شدند در مقابل عظمت خدا ، این ایستادن و بعد خم شدن این رکوع است ، دقت فرمودید ؟

و لذا اگر شما جلوی امیر از همان دم در همان حالت خم وارد شدید نمی‌گویند رکع للامیر اگر ایستاده بود خم شد می‌گویند خم شد اگر نشسته بود یا ایستاده بود روشن شد نکته ، پس این نکته‌ی فنی اش این نیست که افعال ظهور در احداث دارد عنوان سجده این است . اما در روایت غسل ارتماسی باب افتعال آمده لو ان الجنب ارتمس حالا اگر آنجا این طور بود رمس بدنه ، رمس ، باز رمس غیر از ارتمس است این‌ها ظرافت‌های فقه است فراموش نکنید به این زودی‌ها جایی پیدا نمی‌کنید این به خاطر نکته‌اش نکته‌ی ارتمس است باب افتعال است

یکی از حضار: یعنی قبولش؟

آیت الله مددی: یعنی این حالت پیدا بشود ارتماس آدم وسط آب هم باشد ارتماس صدق می کند روشن شد چه می خواهیم بگویم؟

بله اگر عنوان این بود لو ان الجنب رمس بدنه فی ، رَمَسَ باب ثلاثی مجرد ممکن بود بگوید نه این ظهور در احداث دارد باید این کار را

ایجاد بکند اما لو ان الجنب ارتمس فی الماء ارتماسا

یکی از حضار: بنا هم همین است که در آب هم یک تکانی بدهد

آیت الله مددی: بله فتوا هم بر همین است فتوای مشهور هم ، مرحوم آقای خوئی قبول نداشتند و دلیلشان همیشه سجده بود .

پس معلوم می شود اولاً مساله ی سجده غیر از آن مساله است روشن شد و حق در مقام این است که نه ظهور در استمرار دارد به مواردش

فرق می کند باید لسان دلیل نگاه کرد یک جا لسان دلیل مساعد با ایجاد است با اعتبار است ، یک جا لسان دلیل مساعد با استمرار هم

هست در حال کفایت هم کفایت می کند .

یکی از حضار: اگر این را نداشت یعنی لو کان ... چه می شود؟

آیت الله مددی: در نمی آید نه ، غالباً لسان دلیل در می آید این طور نیست که در نیاید اگر در نیامد دلیلی اگر شک کردیم اصالة البرائة

جاری می شود یعنی مشکل نداریم شرط در چیزش نیست ، مگر شک در سقوط باشد که اشتغال می شود .

یکی از حضار: اراده و اختیار هم همین است؟

آیت الله مددی: حالا ایشان اراده را می گوید و اما الکلام من این را از خودم اضافه کردم این نبود ها در بحث ایشان نبود .

اما الکلام فی الارادة و الاختيار فمجل القول فيه هو ان الاقوى فيه ايضا اصالة التعبدية که اراده و اختیار می خواهد ، بمعنی عدم سقوط

التکلیف عند فعله ، خوب بعد در تحلیل هایی که دارند این تحلیل هایی است که گفتم در کتب اصول قدیم اهل سنت هم نیامده ، تحلیل

یک اینطوری است که اگر ما گفتیم اراده و اختیار شرط هست یا نه مثلاً اراده شرط است اصطلاحی دارند اگر گفتیم اراده شرط است این

مدلول است دال بر این چیست ، چون نسبت بین دال و مدلول به اصطلاح آقایان تضایف است اگر مدلول بود باید دالی هم باشد ، دال بر

این چیست؟ چون ما آن که داریم یکی ماده است یکی هیأت است دیگر دال بر اراده و اختیار یا باید ماده باشد یا اختیار باشد ، یا هیأت

باشد .

لذا ایشان این طور می گوید بمعنی ولیس ذلک ، این لیس ذلک به قول معروف مثل قیاسی است که بعضی مقدماتش مزمراست و لیس ذلک ، مثل آن است ، لاجل اخذ الاختیار فی مواد الافعال همان نکته ای که ، کانما مطوی المقدمات است به اصطلاح آقایان بعضی از مقدمات ، یعنی اگر می خواهد باشد یک دالی می خواهد دالش یا ماده است یا هیأت است دیگر چیز دیگری نیست .

اما خوب مرحوم نائینی عنایت نفرمودند ممکن است دالش مجموع ماده و هیأت باشد این احتمال هم هست . این شعر معروف که مات زید زید اگر فاعل بدی ، کی ز مرگ خویشتن غافل بدی ، این معلوم می شود در ارتکاز این شاعر این است که مثلاً فعل باید با اراده باشد چون می گوید مات زید چون تهش غافل است اراده نیست ، مات زید زید اگر فاعل بدی ، کی ز مرگ خویشتن غافل بدی ، معلوم می شود در ارتکازش این است که در فعل یک نحو اراده ای هست لذا در مات زید مثل این بحث معروف که در باب به اصطلاح مفعول به باید وجودش قبل از فعل باشد مثلاً ضربت زیداً .

و لذا اشکال می کند زمخشری در کشف خلق الله السماوات والارض می گوید این معنا ندارد چون با خلق سماوات درست شد نه اینکه سماوات اول موجود بود بعد خدا خلقش کرد ، خلق الله السماوات والارض ولو ما اعراب می کنیم می گوئیم مفعول به لکن در واقع مفعول به نیست خود فعل است خود خلق است این طور نیست که مفعول به قبل از فعل مثلاً وجود داشته باشد .

در اینجا حالا مرحوم نائینی دو تا احتمال داده یک احتمال سومش هم این است یعنی اینکه ایشان احتمال داده ممکن است ما این طور قائل بشویم که گاهی مجموعش مجموع ماده و هیأت دلالت می کند ، این را دیگر ایشان احتمال نداده احتمالاتی را که داده همین دو تا را احتمال داده یکی مواد افعال لوضوح فساد بهاده عدم توقف الضرب والفان علی وقوع عن ارادة وكذا لیس ذلک ، ماده که نیست ، لاجل اخذ الاختیار فی هیأت الافعال ، در هیأت هم نخوایده است ، مثلاً گفت قام زید حتماً به اراده نه بلند شد همین طوری در حال خواب بیدار شد بلا اراده ، اصلاً خواب هم بود ، بله .

بوضوح انه لا يتوقف صدق انتساب المادة الى الفاعل على الارادة والاختيار ، بله اما ممکن است این طور بگوئیم شاید در لغت عرب همین طور که این آقا اشاره کرد بگوئیم جایی که فعل است طبیعت فعل چون این جوری است طبیعت فعل این جوری است که دلالت می کند بر اینکه این مطلب به حساب در اسناد انتساب حدث الى فاعل ما بنحو الحركة السيلانية من العدم الى الوجود این تعریف مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی است ، مرحوم نائینی اشکال کرد خواندیم عبارت ایشان را ، نوشته بعضی ها این طور تصور کردند ایشان گفت من القوة الى الفعل به جای حرکت عدم ، گفتیم انصافاً عرف قوه و فعل نمی فهمد عرف همان حرف آقای شیخ محمد حسین را

می فهمد عرف بگویم که این درش قوه بود تبدیل به فعلیت شد این را عرف نمی فهمد قام زید را قوه و فعل نمی فهمد عدم و وجود می فهمد نبود .

در فعل یعنی ببینید در فعل ، مثلاً اگر گفتیم زید قائم این ثبوت است یعنی جایی که اسناد اشتقاقیه ثبوت است اما اسناد فعلیه حالا می خواهد جمله ی فعلیه باشد قام زید یا جمله ی اسمیه باشد زید قام در آن نکته اش فرقی نمی کند زید قام و قام زید ممکن است بگویم در جایی که حالت فعل است چون به نحو حرکت سیلانیه است از عدم به وجود این باید روی اراده باشد ، مثلاً ممکن است البته ایشان گفته نه اما این احتمال هست که در مجموعش اخذ شده باشد ، لکن حالا بله الان بعد چون صحبت می کنیم .

اینکه ایشان دو تا آورده یک احتمال سوم هم هست آن شعر شاعر را هم خواندیم از آن عبارت ایشان معلوم می شود که در مثل مات زید نمی توانیم بگویم فاعل چون غافل نیست ، غافل است از مرگ خودش ، یعنی اگر آنجا آن مشکل نبود در فعل قام زید باید غافل نباشد ، معلوم می شود در استناد یک فعل به فاعل ، روشن شد ؟ طبیعتاً با غفلت نمی سازد بلا اراده نمی سازد .

مع ان الافعال تعم افعال السجایا و غیرها مثلاً فرح زید ممکن است فرحش بلا اختیار باشد ، لکن این تعم الافعال و السجایا خوب این معنایش این نیست که این مطلب نیست ، فکر می کنیم این مطلب هست مثل مات زید دیگر ، ایشان می گوید در آنجا خوب مثل اشکال مات زید بگویم نه در افعال در جایی که فعل است چون خروج از عدم به وجود است در فعل است در قائم ، زید قائم فکر می کند به زور ایستاده اند او را فقط آن قیام را نگاه می کند آن ثبوت را نگاه می کند اما اگر گفت قام ، اسناد را نگاه می کند در اسناد ظاهرش این است که با اراده باشد مثلاً دقت کردید ؟

این که ایشان می گوید افعال سجایا نجل ، علم ، کرم ، احمر ، اسفر درست است این مطلب ایشان اینها اختیاری نیست اما خوب می توانیم استثناء بکنیم طبیعتاً در فقه مثل مات زید در مات زید اختیار نیست اما در قام زید هست همان طور که این شعر الان برای شما خواندیم این ممکن است این که این وجهی را که ایشان آوردن روشن نیست .

و ذلك مما لا يمكن فيه الارادة والاختيار بعد ايشان دارد فهیئة الماضی والمضارع لا دلالة فیها علی الاختیار دلالت بر اختیار نمی کند ، نعم متمایز هیئة فعل الامر عن سائر الافعال فی اعتبار الاختیار و ذلك لامرین هیأت افعال این طور است به خاطر دو جهت که حالا دیگر امروز من هم خسته هستم و خیلی حال ندارم فردا دیگر وقت هم تمام شده چون ، فردا لکن تعجب است از مرحوم نائینی که خوب ما خود

ایشان می دانند گاهی فعل ماضی به معنای امر است دیگر اعداد صلاته مثلا ، یعید صلاته ، نکته را به هیأت نزنند نکته را به انشاء و عدم انشاء بزنند .

آن وقت انشاء هم باز فرق می کند مثلا انشاء عقود بعثت کتابی ، انشاء مثلا فرض کنید دعاء و اینها باز انشاء افعال و به اصطلاح اعتبارات قانونی یعید صلاته تعجب است از ایشان که به هیأت فعل زدند فعل ماضی خوب فعل ماضی به معنای انشاء هم می آید مثل هیأت امر فرق نمی کند مثل بعث ، هم در اینجا می آید بگوییم در مثل بعث اختیار شرط است اگر بلا اختیار فروخت یعنی نکته ، نکته ی هیأت فعلی این نیست . نکته اخباری و انشائی است ، دقت می کنید ؟

حالا شاید هم مرحوم نائینی در درس این طور فرمودند نمی دانیم حالا من که سر در نیاوردم ظاهرا این که ایشان فرمودند که فعل ماضی و مضارع خوب یعید صلاته این هم مثل همان دیگر مثل افعال است دیگر اعد صلاتک فرقی نمی کند ، یعید صلاته با اعد صلاتک یکی است ، اگر بنا شد در اعد صلاتک اراده و اختیار باشد یعید صلاته هم درش اراده و اختیار است فرقی نمی کند .

یکی از حضار : اگر امر به مضارع یا ماضی باشد کنایه نیست ؟

آیت الله مددی : نه درست است .

یکی از حضار : کنایه از امریست ؟

آیت الله مددی : نه

یکی از حضار : واقعا موضوع له فعل ماضی و مضارع واقعا می تواند

آیت الله مددی : البته مرحوم نائینی گفت در اعتبارات قانونی بیشتر فعل مضارع می آورند در انشاء ، در صیغ بیشتر فعل ماضی می آورند این را مرحوم نائینی در آن حاشیه ی مکاسب گفتند آنجا متعرض شده است ، لکن ما فعل امر هم داریم در قوانین فرق نمی کند ، فعل ماضی هم داریم .

چرا و سرش هم این بود چون فعل ماضی دلالت بر تحقق می کند یعنی یک امری نبوده و شده و قطعا هم شده فعل ماضی معنایش این است این با انشاء عقود بهتر می سازد ، وقتی می خواهد بگوید بعثت یعنی می خواهد بگوید این ملک تو نبود ، ملک تو قرار دادم و قطعی شد اما یعید کانما توجه خطاب امر است ممکن است این انجام بدهد ممکن است انجام ندهد آن مناسب با فعل مضارع است یعنی عقود

مناسب با فعل ماضی است اعتبارات قانونی مناسب با فعل مضارع است روشن شد ، این مطلب را نائینی در منیة الطالب فرمودند در اینجا ندارند در آن حاشیه‌ی مکاسبشان دارند .

و حرف بدی نیست اجمالا لکن ما اعداد در فعل ماضی هم داریم خوب در صلاة هم داریم در غیر ، اختصاص به فعل ، حالا در مثل کفایه و دیگر می‌گویند اگر فعل ماضی آمد دلالت بر اینکه تأکید می‌خواهد بکند کانما این محقق است من دارم می‌بینم تو انجام دادی ، لکن این خصوصیت که حتما محقق باشد این هم روشن نیست .

علی ای حال توضیح ما این بود که اصولا این نکته‌ی فنی اش این است که اینها در لغت‌ها اینطوری بوده بعضی از لغت‌ها برای معانی انشائی لغت خاصی قرار ندادند رفتند از لغت اخباری قرض گرفتند این در حقیقت این طوری شد ، بلکه در لغت عرب آن که برای انشاء است افعال است ، هیأت افعال برای انشاء است اما در بقیه‌ی موارد اصلا از لغت دیگر قرض گرفتند از جمل خبریه قرض گرفتند یعنی در لغت ممکن است در بعضی از لغت اصلا از جمل خبریه قرض نگیرند ، لغت خاصی برای انشاء عقود بگذارند ، لغت خاصی را برای اوامر، دقت فرمودید ؟

ما عرض کردیم یک بحث عرف عام داریم ، بحث قانونی داریم ، بحث لغت داریم ، در لغت عرب این طور شد ، در لغت عرب این طور شد آمدند از جمل خبریه قرض گرفتند و در قرض گرفتن می‌دانید دیگر توسع دارد این دایره‌ی خاصی ندارد بلکه مناسب با عقود همان فعل ماضی است بعت در فارسی هم همین است می‌گوید کتاب به تو فروختم ، نمی‌گوید کتاب را می‌فروشم ، نمی‌گوید ایبک الکتاب نمی‌گوید انا بایع لک الکتاب همچنان که در عربی نمی‌گوید ایبک ، چون شبهه‌ی این است که اخبار باشد برای آینده هنوز انجام نداده است ، این بعت می‌گوید می‌خواهد بگوید قطعی است اولاً فعل را آورد برای اینکه بگوید یعنی بایع نگفت ، ثبوت نیست ، فعل آورد یعنی می‌خواهد بگوید نبود شد ، این نبود شد از خصائص فعل است ثانیاً فعل ماضی می‌خواهد بگوید قطعا شد ، قطعا من این کار را انجام دادم اما اگر گفت ایبک آن هم احتمال دارد مشکل دارد ایبک هذا .

به نظرم در بعضی از روایاتش دارد ایبک ده دوازه ، این روایت ده دوازه ایبک دارد به نظرم ، اصلا در بعضی از روایات ایبک دارد که ده دوازه ، در روایت متعه هم دارد روایت ابان بن تغلب است اتزوجک علی کتاب الله وسنة نبیه بک فاذا قالت نعم فهی زوجته در روایت متعه سندش معتبر نیست اما این آمده در روایت متعه در روایت ابان بن تغلب که به قول آقایان می‌شود قبول ، این را گرفتند قبول ، تقدم قبول بر ایجاب ، نگرفتند ایجاب از طرف مرد باشد .

چون آقای خوئی می گوید بالاخره ایجاب و قبول ممکن است یکی اش از طرف مرد باشد یکی از طرف زن باشد اما اصطلاحاً این طور نیست که ایشان فرمودند بنای اصحاب بر این است که در باب ازدواج ایجاب فقط از طرف زن باشد ، قبول هم فقط از طرف مرد باشد و اگر مرد بنا شد ابتداء بکند لفظی را ببرد که دلالت بر قبول می کند .

لذا در باب این روایت این است ، سرش این است اگر زن گفت زوجتک می گوید هم فعل ماضی می آید که قطعی باشد هم باب تفعیل را می آید که جعلت نفسی زوجةً ، اما اگر مرد بخواهد بگوید اتزوجک می گوید هم فعل مضارع می آورد یعنی می خواهد بگوید کار من باید بعد از تو باشد ، اساساً تو هستی بعد من هستم .

یکی از حضار : قبول من همه کار نیست .

آیت الله مددی : ها همه ی کار دست من نیست ، دقت کردید ؟

اتزوجک می گوید بعد هم دلالت بر تفعیل می کند یعنی قبول او زوجتک باید بگوید این اتزوجک باید بگوید ، دقت کردید ؟ پس در حقیقت این نیست که ایجاب از طرف مرد است خیلی نکته ی فنی است ها ایجاب از طرف مرد نیست اینجا تقدم قبول بر ایجاب است اگر بخواهیم نکته ی فنی بگوییم تقدم قبول ، چون تقدم قبول بر ایجاب است هم باید ماده اش یعنی هیأتش را عوض کند هم هیأت فعلی اش را عوض بکند ، مثل اینکه مرحوم نائینی فرمود در اعتبارات قانونی با فعل مضارع مناسب تر است .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین